

تحول هویت بنیان در سیاست خارجی مصر



* محمدرضا مجیدی

** حسن احمدیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
ahmadian@csr.ir

** دکترای مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

تاریخ تصویب: ۹۳/۴/۵

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۱۳

فصلنامه روابط خارجی، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۳، صص ۹۷-۱۲۳.

چکیده

هدف این مقاله، بررسی مبانی تحول در سیاست خارجی مصر است. از جنگ جهانی دوم تاکنون، سیاست خارجی مصر دست کم چهار دوره با قابلیت مطالعه مجزا را تجربه کرده که هر یک زمینه‌ها، مبانی و اهداف خاص خود را داشته است. غلبه مؤلفه‌های هویتی متفاوت در دوره‌های مختلف، سبب بروز تفاوت‌های آشکاری در سیاست خارجی مصر شده است. پان عربیسم دوره جمال عبدالناصر، میهن پرستی دوره سادات، هویت دوگانه دوره مبارک و درنهایت هویت اسلامی دولت مرسى، هر یک چارچوب مفهومی و جهان بینی متفاوتی به سیاست گذار مصری در عرصه سیاست خارجی داده و سبب تنوع آن شده است. اهمیت این بحث افزون بر ارزش تبیینی آن، در اعطای چارچوبی برای بررسی آینده تحولات سیاست خارجی مصر و فراتر از آن، سایر کشورهای عربی است. در این مقاله درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش محوری هستیم که چرا در چهار دوره اصلی سیاست خارجی جمهوری مصر، تحولات گسترده‌ای اتفاق افتاده است که این چهار دوره را از منظر اهداف، ابزارها، و رویکردها به جهان پیرامون متفاوت کرده است. فرضیه مقاله آن است که تحولات هویتی، مبنای دگرگونی سیاست خارجی بوده و هرگونه تحول هویتی در سطح نخبگان حاکم، به تغییر در سیاست خارجی مصر شکل می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: مصر، سیاست خارجی، تحول هویتی، هویت و سیاست خارجی

مقدمه

هویت مصری هویتی یکسان و تک‌بُعدی و حتی واجدِ بُعدی غالب نیست. از این منظر، در دوره‌های مختلف، ابعاد متفاوتی از هویت مصری سر برآورده و به هویت دولت شکل داده است. در مجموع می‌توان از نزاع سه هویتِ عربی، اسلامی و مصری - میهن‌پرستانه در دوره معاصر سخن گفت؛ با این حال، وجود هریک از این هویت‌ها، ابعادی از شخصیتِ تاریخیِ مصر را به نمایش می‌گذارد و صعود هریک از این ابعاد به معنای حذف ابعاد دیگر از جامعه مصری نبوده و نیست. به عبارتی، در مرحله‌های مختلف تاریخ معاصر مصر، می‌توان رگه‌های هریک از این مؤلفه‌های هویتی را در صحنه اجتماعی و سیاسی این کشور دید. در نتیجه، غلبهٔ مقطعی هریک از مؤلفه‌های هویتی یادشده و تبدیل شدن آن به محور هویتِ دولت، به این معناست که گستره و شدت حضور دیگر مؤلفه‌ها نسبت به مؤلفه محوری تنزل یافته است.

نکته مهم دیگر، توجه به مؤلفه «دولت تمرکزگرا» و «اقتدارگرایی پدرسالارانه» در کنار واقعیتِ «همگنی اجتماعی» در بررسی قوام‌یابی هویتی سیاست خارجی مصر است. این سه مؤلفه متضمن واقعیتِ محوریت دولت در اولویت‌بخشی به یک مؤلفه هویتی و تبدیل آن به هویتِ غالب در جامعه و صحنه سیاسی است. به عبارتی، وجود دولت تمرکزگرا و شخصیت پدرسالار، هویت ملی را در عمل همان هویتِ دولتی تعریف می‌کند و لذا بررسی ارتباط هویت اجتماعی و ملی فراتر از دولت دشوار می‌شود، زیرا اساساً چنین تمایزی غیرممکن است. در این زمینه می‌توان از نظریه نخبه‌گرایی بهره جست که بر مبنای آن «پیوندهایی میان ویژگی‌های رهبران سیاسی و نرخ تحول اجتماعی و اقتصادی به‌ویژه در کشورهای



در حال توسعه وجود دارد» (حافظیان، ۱۳۸۹: ۲۷). همگنی جامعه نیز افزون‌بر به دست دادنِ ایزاری قدرتمند برای تحرکِ فرامرزیِ دولت، قالب‌بندیِ هویت ملی را از سوی دولت‌های مصری آسان‌تر می‌کند.

نکته دیگر آنکه ابتدای سیاست خارجیِ مصر بر شخص رئیس‌جمهور و فقدان نهادینگی سبب شده است هم‌زمان با تحول در اولویت‌های هویتیِ نخبگان حاکم، سیاست خارجی این کشور نیز تغییر کند. برخلاف بسیاری از کشورهای عربی که به دلیل نهادینگیِ سیاست خارجی، تغییر به دشواری به سیاست خارجی آنها راه می‌یابد، در مصر آنچه غیرممکن جلوه می‌کند، استمرار و تداوم سیاست خارجی است. در این کشور صعود هریک از رؤسای جمهور پس از کودتای ۱۹۵۲ به تغییر در شکل و جهت سیاست خارجی انجامیده است. این امر در «فقدان نهادینگیِ نهادهای دولتی مصر و تکیه کامل به شخصیتِ رئیس‌جمهور» در سیاست خارجی ریشه دارد (فخری، ۲۰۱۳). این نکته از یک سو نشان‌دهندهٔ محوریتِ رأس قدرت در ترسیم و پیشبرد سیاست خارجی است و از سوی دیگر حاکی از تداوم جدل بر سر سیاست خارجی متناسب با وضعیت مصر است. این اختلافات، درهای تغییر را به روی سیاست خارجی مصر باز گذاشته است.

در این مقاله در پی پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که مبنای تحولات متوالی در سیاست خارجی جمهوری مصر چیست. پاسخ و فرضیه مقاله آن است که تحولات هویتی مبنای دگرگونیِ سیاست خارجی بوده و هرگونه تحولِ هویتی در سطح نخبگان حاکم، به تغییر در سیاست خارجی مصر شکل می‌دهد. به عبارتی، از آنجا که هویت، قوام‌بخشِ سیاست خارجی است، هرگونه تغییر اساسی در سیاست خارجی مصر را باید در تحولِ هویتی و تحول در اولویت‌ها و وفاداری‌های هویتیِ دولت ریشه‌یابی کرد. در راستای ارزیابی این فرض در مورد مصر، چهار دوره اصلی سیاست خارجی مصر را بر مبنای تحولِ هویتی دولت مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. عبدالناصر و هویت پان‌عرب

با صعود جمال عبدالناصر و کنار گذاشته شدن محمد نجیب، رهبر موقت کودتا، دولت تمرکزگرای تاریخ مصر باری دیگر سر برآورد. دولت تمرکزگرا برای تحکیم

قدرت، می‌باید گزینه هویتی خویش را متناسب با شرایط نوین برمی‌گزید. عبدالناصر که در حال بنا نهادن نظامی نوین با هویتی نوین بود، در صدد متحول کردن فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و بر ساختن مصری نوین بود. در چنین فرایندی، اکثریت [یا در مورد مصر، افسران آزاد] در مرکز، از ورای چنین پروژه‌ای جویای از میان بردن اختلافات فرهنگی میان خود و اقلیت [یا دیگر نیروهای جامعه] برآمده تا از این طریق از هرگونه جایگزین فرهنگی... رها شوند (الخلیل و مجید، ۲۰۱۲: ۱۳۸).

در همین راستا، تحولاتی که در فاصله سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶ در محیط و روابط منطقه‌ای و بین‌المللی مصر به وقوع پیوست در نهایت رژیم عبدالناصر را به سوی پان عربیسم سوق داد. از جمله مهم‌ترین این تحولات، حمایت گسترده ملت‌های عرب از مصر در جریان ملی کردن کانال سوئز و جنگ ناشی از آن بود. افزون بر این، عبدالناصر مبارزه با استعمار و صهیونیسم را هدف عربی‌مشارکتی می‌دید که مصر در رأس آن قرار داشت و در نتیجه، عربیت مصر آن را در جایگاه رهبری مبارزه‌های آزادی‌بخش کشورهای عربی قرار می‌داد. عدم تعهد مصر را نیز باید در این راستا تبیین کرد. عبدالناصر ضمن طرح مسئله تمایل بریتانیا و امریکا به برپایی اتحادی با مصر پس از انقلاب گفت: «به آنها گفتیم، جز در اتحادی یگانه که اتحاد دولت‌های عربی است نمی‌توانیم وارد شویم» (لجنة إخترنالک، ۱۳۳۵). در واقع، «ایدئولوژی عبدالناصر، پان‌عربیسم، سوسیالیسم و عدم تعهد را در برابر دو ابرقدرت، ایالات متحده و اتحاد شوروی، درهم آمیخت» (Al-Rodhan, Herd and Watanabe, 2011: 19).

در نتیجه در پیش گرفتن تضاد با استعمار، که جزئی از هویت مصر معاصر است، دیگر مؤلفه‌های هویت تاریخی مصر تحت‌الشعاع قرار گرفت. در این معنا، بیگانگی و فاصله حاکم و حکومت‌شونده، به‌رغم دوری رژیم عبدالناصر از مردم‌سالاری، تا حد کم سابقه‌ای در تاریخ معاصر مصر کاهش یافت. **محمد السید سلیم**، متخصص سیاست خارجی مصر، در مورد این دوره می‌نویسد: «نقش خارجی دولت بنابر چند عامل موضوعی تعیین می‌شود که مهم‌ترین آنها توانمندی‌های قومی دولت و فرهنگ سیاسی آن، الگوی باورهای ملی و شکل نظام سیاسی است. در



چارچوب این عوامل تعیین‌کننده، ویژگی‌های شخصی و انگیزه‌های ذاتی و محیط روانی رهبر سیاسی جایگاه مهمی در تعیین نقشی می‌یابد که دولت به عهده می‌گیرد» (ادریس، ۲۰۱۲).

بدین ترتیب، عبدالناصر با هویت پان‌عرب خویش در محور سیاست خارجی قرار گرفت و هویت دولت تمرکزگرا، به‌رغم وجود مخالفت‌ها، به هویتی فراگیر تبدیل شد و سایر مؤلفه‌های هویتی، اگرچه در شکل‌دهی به رفتارهای داخلی و خارجی دولت اثرگذار بود، اما هیچ‌گاه به سطح اثرگذاری هویت پان‌عرب نرسید. با این حال، گرایش دولت عبدالناصر به هویت عربی را نباید پدید آمدن هویتی نوین در مصر دانست، بلکه چنین تحولی، نشان‌دهنده دولتی شدن هویت عربی در قالب پان‌عرب‌بسم بود. زیرا هویت عربی پیش از کودتای «افسران آزاد» نیز وجود داشت و بر سیاست خارجی مصر اثرگذار بود. تحولی که رژیم عبدالناصر به‌بار آورد آن بود که هویت مرکزی دولت اقتدارگرا و پدرسالار را هویت عربی قرار داد و از طریق محتوای ضداستعماری و ضدصهیونیستی این هویت، مشروعیت داخلی خود را تحکیم کرد. ایدئولوژی ملی‌گرای عربی عبدالناصر، «تاریخ غنی تفوق ادبی، فرهنگی و سیاسی عرب‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا را با ملی‌گرایی توده‌ای به سبک آلمان دهه ۱۹۲۰ و لفاظی‌های ضدامپریالیستی که در آن زمان در سراسر جهان سوم رایج بود، ادغام کرد» (ویتس، ۱۳۹۰: ۶۸). از این طریق وی از یک سو فاصله تاریخی حاکم و حکومت‌شونده را به حداقل تقلیل داد و از سوی دیگر به گفتمان خائن‌سازی مخالفان قوام بخشید. بنابراین، هویت پان‌عرب افزون بر ارتقا بخشیدن به مشروعیت رژیم، اعتبار مخالفان آن را زیر سؤال برد. برون‌داد چنین وضعیتی، تحکیم هرچه بیشتر اقتدارگرایی پدرسالارانه، این بار با محوریت نظامی بود.

برخلاف برخی از کشورهای عربی، دلیل اتخاذ پان‌عرب‌بسم از سوی عبدالناصر، از میان بردن شکاف‌های اجتماعی داخلی نبود، زیرا مصر فاقد چنین شکاف‌هایی است.^(۱) هدف اصلی، پیگیری رهبری عربی و ارتقای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی مصر بود. از دید عبدالناصر، چنین جایگاهی امکان بازی میان دو ابرقدرت و جذب منابع بیشتر را میسرتر می‌کرد. هویت پان‌عرب، عرب‌ها را بر محور مصر متحد می‌کرد. این هویت، «تقسیمات فرقه‌ای، نژادی و طبقاتی واقعی را در جوامع عربی

پوشاند و وحدت اجتماعی شهروندان عرب‌زبان را در مقابل دشمن خارجی (غربی، استعماری) بر هر برنامه داخلی اولویت داد» (ویتس، ۱۳۹۰: ۶۸). هدف عبدالناصر را باید در همین نکته خلاصه کرد.

هویت پان‌عرب با انسجامی که به جامعه می‌داد، آزادی عمل رژیم در عرصه سیاست خارجی را افزون می‌کرد. به‌علاوه تا هنگامی که پان‌عرب‌یسم دولتی، پشتیبانی اکثریت جامعه را پشت سر خود داشت، هزینه‌های سیاست خارجی برآمده از آن برای رژیم قابل‌تحمل باقی ماند. جامعه همگن مصر نیز آزادی عمل رژیم را بیشتر می‌کرد. اوج حمایت و همراهی ملت با هویت پان‌عرب دولت را در جنگ ۱۹۵۶ و سپس وحدت با سوریه می‌توان دید. رژیم عبدالناصر تحت تأثیر این حمایت‌های مردمی، بیش از پیش بر مؤلفه‌هایی همچون وحدت عربی و لزوم مبارزه با اسرائیل و استعمار تکیه می‌کرد. هویت پان‌عرب همچنین محوریت عربی مصر را تحکیم می‌کرد و از این طریق نقش آن در صف‌بندی‌های بین‌المللی را ارتقا می‌بخشید.

اما به همان نسبت که هویت پان‌عرب امکانات بازیگری مصر در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی را ارتقا می‌بخشید، محدودیت‌ها و تهدیداتی نیز برای سیاست خارجی مصر به ارمغان می‌آورد. از جمله این چالش‌ها، تحمیل هزینه‌های بی‌مورد به مصر پان‌عرب بود. برای نمونه، ارسال نیروهای مصری به یمن، هزینه‌های بی‌ثمر بسیاری بر مصر تحمیل کرد. چالش دیگر، تحریک پان‌عرب‌های رادیکال بود. در این معنا، رژیم‌های عرب اغلب در رقابت با عبدالناصر، اعتبار ادعاهای منطقه‌ای و عربی وی را زیر سؤال می‌بردند و در عمل وی را به اتخاذ سیاست‌هایی عملی در راستای اهداف خود وامی‌داشتند. نمونه‌ی دیگر این مورد، بالا بردن تنش با اسرائیل در می ۱۹۶۷ در حمایت از سوریه بود. درحالی‌که بعدها روشن شد ارتش مصر آمادگی لازم برای رویارویی را نداشت، عبدالناصر در می ۱۹۶۷ چهار تصمیم سیاسی اتخاذ کرد که گویای گرایش وی به رویارویی با اسرائیل تحت تأثیر هویت پان‌عرب بود: «تجمیع نیروهای نظامی در سینا، تخلیه نیروهای بین‌المللی [حافظ صلح]، بستن خلیج عقبه به روی کشتیرانی اسرائیل و دفاع از غزه» (السید، ۲۰۰۲: ۱۹۲).

مصر مورد توجه قرار گرفت. هزینه‌های بالای جنگ یمن و سپس جنگ ویرانگر ۱۹۶۷، نتیجه سیاست‌های پان‌عرب در نظر گرفته شد و به بی‌اعتباری تدریجی پان‌عرب‌یسم دولتی انجامید. چنانچه دهه ۱۹۵۰ را دوره اوج‌گیری پان‌عرب‌یسم هویتی و سیاسی مصر بدانیم، دهه ۱۹۶۰ و مشخصاً از فروپاشیدن اتحاد با سوریه تا جنگ ۱۹۶۷ را باید دوره تنزل جایگاه این هویت و سیاست‌های قوام‌یافته بر مبنای آن دانست. در مذاکرات وحدتی که در سال‌های پس از فروپاشی وحدت، با سوریه و عراق انجام شد، عبدالناصر نشان داد که محدودیت‌های سیاست پان‌عرب را بیش از پیش مورد توجه قرار می‌دهد. وی در مذاکرات اتحاد سه‌جانبه مصر-سوریه-عراق، به وحدت با این کشورها بدبین بود. «بی‌اعتمادی متقابل میان سه طرف، ویژگی بارز مذاکرات بود» (کر، ۱۹۹۷: ۱۵۴).

بدین ترتیب، با بالا رفتن هزینه‌های سیاسی هویت پان‌عرب، رگه‌های گفتمان میهن‌پرستانه نه‌تنها در جامعه و میان روشنفکران، بلکه همچنین در سیاست‌های دولت پان‌عرب بروز یافت. پذیرش طرح راجرز را باید در این راستا ارزیابی کرد. دولت پان‌عرب عبدالناصر به‌ویژه پس از جنگ ۱۹۶۷، چالش‌ها و محدودیت‌های سیاست خارجی پان‌عرب‌یستی را بیش از پیش درک کرد. اگرچه تا جنگ ۱۹۷۳، به‌دلیل نیاز مصر به حمایت‌های عربی و همراهی آنها در برابر اسرائیل، پان‌عرب‌یسم همچنان وجه غالب هویت قوام‌بخش سیاست خارجی مصر بود، اما در همین دوره، دگرگونی‌های اولیه در راستای گذار از هویت پان‌عرب آغاز شده بود و «ریشه‌های چشم‌انداز دولت سرزمینی در هویت سیاسی، حتی در سایه رژیم متعهد به هویت سیاسی پان‌عرب رشد کرد» (Karwan, 2002: 160).

۲. سادات و هویت میهن‌پرستانه

چنانچه رهبری عربی مصر و تطبیق سیاست خارجی بر مبنای این هدف با حرکت در راستای وحدت عربی و کنش مشترک کشورهای عربی را مبنای سیاست خارجی مصر پان‌عرب بدانیم، اولویت بخشیدن به منافع مصر و گذار از عمل بر مبنای اصل وحدت عربی را باید محور سیاست خارجی دوره میهن‌پرستی سادات دانست. «سیاست خارجی سادات در اصل بر منافع مستقیم مصر متمرکز شد و از فهم و

ارزش‌گذاری وی به روابط منطقه‌ای و بین‌المللی‌ای که بیشتر در خدمت این منافع قرار می‌گیرند، تأثیر پذیرفت» (شیلی، ۲۰۰۲). در دوره انور سادات، مصر هویت پان‌عرب را کنار گذاشت و بنابر چارچوب هویتی نوینی که برگزید، تغییر در سیاست خارجی را آغاز کرد. تحول هویتی مصر به آن معنا بود که ارجحیت دولت مصر، میهن‌پرستی است.

جنگ ۱۹۶۷ برای رهبری مصر این نکته را روشن کرد که هزینه سیاست خارجی مبتنی بر هویت پان‌عرب، به‌مراتب بیش از سود حاصل از آن است. برخلاف منافع سیاست خارجی پان‌عربیستی در دهه ۱۹۵۰، هزینه‌هایی که در دهه ۱۹۶۰ بر مصر تحمیل شد، پرسش‌هایی جدی را در مورد عقلانیت استمرار در سیاست خارجی مبتنی بر پان‌عربیسم مطرح ساخت. با این‌حال، در شرایط پس از شکست و درحالی‌که همکاری گسترده کشورهای نفت‌خیز عرب با مصر در راستای آماده‌سازی این کشور برای نبرد بعدی در جریان بود، تأکید بر هویت پان‌عرب و نیز پیگیری هدف هماهنگ‌سازی سیاست خارجی کشورهای عربی از سوی مصر ادامه یافت. نشست سران اتحادیه عرب در خارطوم (۱۹۶۷) با تأکید بر همین نکته پایان یافت. با این‌حال، «پروژه عبدالناصر پس از شکست [۱۹۶۷] به رفع نتایج جنگ محدود شد» و دیگر برخلاف گذشته به اسرائیل به‌عنوان «وضعیتی استعماری که باید رفع شود» نمی‌نگریست. (احمد، ۲۰۰۷: ۶۴-۶۴)

قدرت‌گیری سادات را باید آغازگاه جدی تغییر در اولویت‌های هویتی دولت در مصر دانست؛ اولویت‌هایی که در مرحله بعد، سیاست خارجی مصر را نیز متحول کرد. نقش مهم شخص رئیس دولت در تحولات سیاست خارجی مصر از دیدگاه بسیاری ناظران بی‌همتا است. جمال زهران، پژوهشگر حوزه سیاست خارجی مصر، در مورد دوره سادات می‌نویسد: «تمرکز تحلیل بر سطح شخصی و محیط روانی رئیس دولت، البته بدون کنار گذاشتن تحلیل موضوعی، هماهنگ‌ترین [با وضعیت مصر] و واقعی‌ترین به‌شمار می‌رود» (زهران، ۲۰۰۲). بنابراین، سادات همچون سلف خود «به‌سوی انحصارگرایی در سیاست‌گذاری رفت» (عبدالمنعم، ۱۹۹۷: ۱۶۵) و دولت تمرکزگرا را تحکیم کرد. با توجه به محوریت دولت تمرکزگرای مصر در تحول هویتی، تغییر ارجحیت‌های هویتی نخبگان حاکم،



دگرگونی هویت و در نتیجه سیاست خارجی را امکان پذیر کرد.

البته دولت تمرکزگرا و شخص سادات تحول هویتی را به تنهایی تبیین نمی کند. به رغم آنکه نگاه سادات و این باور وی که «۹۹/۹ درصد از کارت های بازی در دست ایالات متحده است» (أحمد، ۲۰۰۷: ۶۶) بر جهت گیری نوین مصر اثرگذار بود، اما نباید نقش عوامل محیطی را از نظر دور داشت. محمد حسنین هیکل در مورد تغییر رویکرد مصر می نویسد: «اینکه تصمیم های سیاسی تنها توسط یک نفر اتخاذ می شوند بدان معنی نیست که [این تصمیم ها] به صورتی اتفاقی و یا در خلأ اتخاذ می شوند» (Heikal, 1978: 715). به عبارتی، شرایط بغرنج اقتصادی و دشواری های اجتماعی و سیاسی ناشی از آن، در کنار تداوم وضعیت نه جنگ نه صلح با اسرائیل و کاهش درآمدهای ارزی دولت در شرایطی که کمک های عربی تنها بخشی از این درآمدها را جبران می کرد، محیطی را تشکیل می داد که به ادراک های سادات شکل می داد. اگر تیرگی رابطه با شوروی را به فضای یادشده اضافه کنیم، تصویری دقیق تر از شرایط محیطی مصر را پس از ۱۹۷۳ به دست می آوریم.

برخلاف دوره پیش از ۱۹۷۳، پس از این جنگ، سادات نیاز مصر به همراهی با عرب ها را ناچیز می دید و هزینه های این همراهی را بیشتر از منافع آن ارزیابی می کرد. کمک های دولت های نفت خیز عرب به مصر پس از جنگ شش روزه، ماهانه ۲۵۰ میلیون دلار بود که اغلب برای هزینه های نظامی در نظر گرفته شده بود. این درحالی است که مصر به دلیل بسته شدن کانال سوئز، افت شدید درآمدهای توریستی و نیز از دست رفتن منابع نفتی شبه جزیره سینا، ماهانه ۳۵۰ میلیون دلار زیان می دید.

اگر هزینه های سه جنگ ۱۹۶۷، فرسایشی و ۱۹۷۳ را به اقتصاد تضعیف شده مصر اضافه کنیم، دشواری اداره بحران اقتصادی مصر روشن تر می شود. این بحران روزبه روز وخیم تر می شد؛ درحالی که «اقتصاد جنگ» قدرت هرگونه تحرک دولت برای بهبود شرایط اقتصادی را گرفته بود. اقتصاد جنگ در دوره عبدالناصر آغاز شد. وی در ۲۳ نوامبر ۱۹۶۷ در برابر پارلمان مصر اعلام کرده بود مصر برای جبران شکست ۱۹۶۷ چاره ای جز در پیش گرفتن اقتصاد جنگ ندارد. اما پس از جنگ

اکتبر دولت باید راهکارهایی جدی برای رفع چالش‌های اقتصادی می‌یافت. «هویت، منافع را برمی‌سازد... و منافع وابسته به هویت‌ها هستند» (Wendt, 1994: 385). سادات بنابر هویت میهن‌پرستانه‌ای که برگزیده بود، منافع مصر را در «انفتاح» یا گشایش اقتصادی می‌دانست.

در چنین شرایطی که تداوم وضعیت موجود بحران‌زا بود، تغییر، مسئله‌ای غیرقابل اجتناب می‌نمود. اما این نخبگان حاکم بودند که شکل و جهت تغییر را تعیین می‌کردند. «منافع، مستلزم وجود هویت است، زیرا یک کنشگر تا وقتی نداند که کیست نمی‌داند چه می‌خواهد... هویت‌ها بدون منافع فاقد هر نوع نیروی انگیزشی هستند، بدون هویت‌ها، منافع جهت ندارند» (ونت، ۱۳۸۴، ۳۳۷-۳۳۶). هویت میهن‌پرستانه، منافع مصر را در رویکردهای سیاست خارجی سادات جهت می‌داد و منافع به‌دست‌آمده از این رویکرد، هویت یادشده را تحکیم می‌کرد. نکته دیگری که چه‌بسا بر تغییر در مصر سادات اثر گذاشت، این واقعیت بود که به‌رغم هزینه‌های قابل توجه مصر در مسیر آمادگی برای جنگ ۱۹۷۳، برون‌داد این جنگ بسیار ناچیز بود. مصر تنها توانسته بود بر بخش ناچیزی از شرق کانال سوئز مسلط شود.^(۲)

در نهایت دولت تمرکزگرای تاریخی مصر در کنار همگنی اجتماعی این کشور، شرایط تغییر را فراهم ساخت. در این زمینه، نظامی‌گری پدرسالارانه رئیس‌جمهور نیز به یاری‌اش آمد. اما شاید مهم‌تر از همه، همگنی اجتماعی مصر بود که امکان دست زدن به تغییرات کلان در سطوح وفاداری‌های هویتی و سیاست خارجی را داد. در کشورهای چندپاره از نظر اجتماعی، هرگونه تغییر کلان با مقاومت بخشی از جامعه روبه‌رو می‌شود و به‌سادگی امکان تحقق نمی‌یابد. دولت، در چنین جوامعی نمی‌تواند به‌راحتی چرخش‌هایی جدی در سیاست خارجی انجام دهد زیرا تغییر در اولویت‌های هویتی کاری دشوار و اغلب ناشدنی است.

سادات که تحت تأثیر برون‌دادهای سیاست پان‌عرب دوره ناصر دست به تغییر در اولویت‌های هویتی و به تبع آن سیاست خارجی مصر زد، از ابزارهای انحصاری رسانه‌های دولتی بهره گرفت. روشن است که «هر رهبری که سیاستی را مطرح می‌سازد باید آن را از طریق مجموعه‌ای عمومی از اهداف توجیه کند که آن رهبر

وعده محقق شدن آنها را از طریق آن سیاست می‌دهد» (Anderson, Hermann and Hermann, 1992: 760). بر همین مبنا، رسانه‌های دولتی به گزاره‌های اثرگذاری همچون هزینه‌های گزاف مصر در جنگ‌هایش با اسرائیل، نشان دادن برون‌دادهای ناچیز همراهی با عرب‌ها و اتخاذ سیاست‌های پان‌عرب و به‌ویژه طرح نگاه جایگزین که بر در نظر گرفتن منافع مصر در درجه اول تأکید داشت، می‌پرداختند.

قرار دادن منافع مصر در اولویت سیاست خارجی از سال ۱۹۷۳ آشکارا دنبال شد. آتش‌بس مصر با اسرائیل خارج از چارچوب تفاهم سوریه و مصر صورت گرفت. قرارداد سینای ۲ نیز به همین ترتیب امضا شد. از همه مهم‌تر سفر سادات به اسرائیل و سپس توافق‌نامه‌های کمپ‌دیوید، هیچ‌گاه با سایر کشورهای عربی مورد بررسی قرار نگرفته بود. سادات در برابر کنست اسرائیل اعلام کرد «هر صلح جداگانه‌ای میان مصر و اسرائیل نمی‌تواند صلح پایدار به ارمغان بیاورد» (Ghali, 1982: 772) اما صرف حضور او در برابر کنست به معنای جدا کردن راه مصر از سایر عرب‌ها بود.

مقاومت در برابر اولویت‌های هویتی میهن‌پرستانه دولت، آشکارا گسترده‌تر از مقاومتی بود که در برابر پان‌عربیسم ناصری صورت می‌گرفت. جنبش‌های مطرح‌کننده هویت اسلامی مصر، حضور جدی خود در صحنه اجتماعی و سپس سیاسی را از سر گرفتند. پان‌عربیسم همچنان در برابر رویکردهای میهن‌پرستانه مقاومت می‌کرد و در مجموع، سیاست خارجی مبتنی بر هویت میهن‌پرستانه مورد انتقاد بسیاری از جریان‌های اجتماعی و سیاسی بود. بر همین مبنا، این دوره شاهد احیای بیگانگی حاکم و حکومت‌شونده به‌شکلی نوین بود. اوج این بیگانگی را باید در دستگیری‌های گسترده آغاز دهه ۱۹۸۰ و در نهایت ترور سادات دید.

۳. مبارک و هویت دوگانه

عبدالناصر و سادات، هر یک به یکی از ابعاد هویت مصری بهای ویژه‌ای داده و آن را به هویت دولت تبدیل کردند و بر مبنای آن سیاست‌های داخلی و خارجی مصر را تنظیم و اجرایی کردند. حسنی مبارک، به هویت مصر به‌گونه‌ای دیگر می‌نگریست. این قاعده کلی که نیاز مصر به منابع خارجی یکی از محرک‌های اصلی

اولویت‌بخشی دولت به یکی از ابعاد هویت مصر و عمل بر مبنای آن بود، در دوره مبارک تداوم یافت. از نظر *اسامه الغزالی حرب*، از سیاستمداران برجسته مصر، بُعد یادشده در دوره مبارک تشدید شد. وی می‌نویسد: «ارتباط دادن منافع اقتصادی ملی به سیاست [خارجی] و دیپلماسی مصر به‌نحوی بی‌سابقه دنبال شد» (حرب، ۱۹۹۹: ۶). مبارک که نه کاریزمای عبدالناصر و نه تهور سادات را داشت، بیشتر تلاش خود را صرف چارچوب‌بندی هویت دولت مصر بر مبنای ادغام جنبه‌های هویتی مورد تأکید دو رئیس‌جمهور پیش از خود کرد.

به این ترتیب، گزینه هویتی دشوار مبارک، چالش عمده‌ای بود که در طول دوره سده‌های ریاست وی، تلاش برای موازنه‌سازی هویتی و سیاسی دولت را به دنبال داشت؛ زیرا دو دولت سادات و عبدالناصر هویت مصر را به دو صورت متفاوت تعریف کرده و گفتمان سیاسی و سیاست خارجی متناسب با هریک از این دو هویت دولتی، برون‌دادهای استراتژیک کاملاً متفاوتی در پی داشت. رفع این تناقض در دوره‌ای که تلاش برای ادغام جنبه‌های مثبت دو دوره یادشده ویژگی بارز آن بود، به‌سادگی امکان‌پذیر نبود.

مبارک بیش از اسلاف خویش بر چندگونگی هویتی مصر تأکید داشت و هیچ‌یک از جنبه‌های هویت مصری را غالب نمی‌دانست. به همین دلیل، سیاست‌های داخلی و خارجی وی، وضوح و انسجام دو دوره سادات و عبدالناصر را نداشت. البته این عدم وضوح را نباید به‌کلی در نتیجه دوگانگی هویتی دانست. «هویت‌ها با توجه به تکرر گفتمان‌ها و شیوه مفصل‌بندی و بازمفصل‌بندی اجزای‌شان، حتی برای یک بازیگر، سیال و چندگانه هستند.» (Moshirzadeh, 2013: 22) لذا این مسئله دست‌کم در یکی از جنبه‌های خود ریشه در تکرر گفتمانی دارد. با این حال، این امر نافی فقدان انسجام در هویت و سیاست خارجی دولت مبارک نبود. به‌این‌ترتیب، هویت چندگانه و مبهم دولت مبارک به سیاست خارجی آن نیز سرریز می‌شد و نه‌تنها وضوح اولویت‌ها را از آن می‌گرفت، بلکه همچنین دشواری‌هایی در تعامل با نیروهای داخلی برای دولت به ارمغان می‌آورد. البته با توجه به تداوم مؤلفه دولت‌مركزگرا در دوره مبارک، وی توانست در برابر چالش‌های یادشده مقاومت کند. در این معنا، به‌رغم اعاده‌شکلی ساختار دموکراتیک، «محورهای سلطه به‌دلیل انحصار

حزب حاکم (حزب دموکراتیک ملی)، بدون تغییر واقعی باقی ماند» (کاظم، ۲۰۱۱: ۸۷).

مسئله نخست مبارک، همچون اسلافش، داخلی و به شکاف میان حکومت و حکومت‌شونده (یکی از مؤلفه‌های هویت تاریخی مصر) مربوط می‌شد. از این منظر، آزادی زندانیان سیاسی تلاشی بود که مبارک از طریق آن جویای تقلیل شکاف یادشده و بازگرداندن مصر به وضعیت عادی بود.^(۳) افزون بر این، دوگانه تحول‌خواهی و محافظه‌کاری، با صعود مبارک از سطح جامعه به دولت تسری پیدا کرد. تردید هویتی و سیاسی مبارک، دو گزاره یادشده را در دوره‌های مختلف به سطح تصمیم‌گیری نظام وی وارد کرد.

دلیل تلاش برای ادغام جنبه‌های مثبت دو سیاست خارجی مصر عبدالناصر و مصر سادات، این واقعیت بود که برون‌دادهای هر دو دوره، گذشته از دستاوردهایی که داشتند، حاوی چالش‌هایی اساسی بودند. برخلاف تصور سادات، صف‌بندی با غرب و در پیش گرفتن سیاست انفتاح، مشکلات اقتصادی مصر را برطرف نکرد. این سیاست هنگامی آغاز شد که «سادات بر وجهه فزاینده رژیم خود در نتیجه عملکرد مؤثر در جنگ ۱۹۷۳ علیه اسرائیل سرمایه‌گذاری کرد و انقلابی کوچک در اقتصاد مصر به وجود آورد» (Pappe, 2010: 52). در واقع هنگامی که مبارک به قدرت رسید، مصر به تدریج از توان بازپرداخت بدهی‌های خارجی خود عاجز می‌شد. این واقعیت در «قیام نان» سال ۱۹۷۷ آشکار شد که در جریان آن سادات تنها با مداخله ارتش توانست در قدرت باقی بماند.^(۴) اگرچه چالش بلافصل رفع شد، اما دشواری‌های اقتصادی و نارضایتی‌های اجتماعی ناشی از آن، همچنان ادامه داشت. تحت تأثیر واقعیت‌های یادشده، در پیش گرفتن رویکردی نوین برای گذار از شرایط بغرنج، از دید مبارک غیرقابل اجتناب بود.

وی با بازگشت به شعارهایی از دوره پان‌عرب‌یسم، گرایش به احیای نفوذ منطقه‌ای مصر را آشکار ساخت. در واقع چالش نخست سیاست خارجی مبارک، عادی‌سازی روابط با کشورهای عربی بود که در نتیجه صلح جداگانه مصر با اسرائیل با اکثر این کشورها قطع شده بود.^(۵) مبارک در تلاش بود از طریق حمایت از کشورهای عربی به‌ویژه فلسطینی‌ها، وجهه پان‌عرب عبدالناصر را به مصر

بازگرداند. «وی [در راستای بازگشت به جهان عرب] نشانه‌های متعددی در مورد مهار هرگونه همراهی با امریکا و غرب که موجب دوری سادات [از کشورهای عربی] شد، مطرح کرد» (Ajami, 2011: 16). وی در روزهای نخست رسیدن به حکومت، به رادیو دستور داد حمله به کشورهای عربی را - که از دوره سادات آغاز شده بود - متوقف کند (محمود، ۲۰۰۷: ۲۳۰). در مجموع مبارک در سال‌های نخست، سه هدف اصلی را دنبال می‌کرد: خروج از انزوای عربی، حفظ رابطه ویژه با امریکا و تداوم صلح با اسرائیل (أبو‌الطالب، ۱۹۸۹: ۵۷)؛ بنابراین، مصر مبارک در کنار تأکید بر هویت عربی، از زبان مبارک اعلام می‌کرد: «هرگونه نزدیکی مصری - عربی، به هزینه انتخاب صلح از سوی مصر نخواهد بود» (ربیع، بی‌تا، ۱۱۹). تناقض آشکار رویه پان‌عربیستی سیاست خارجی مبارک در کنار تداوم صلح با اسرائیل، مدیریت سیاست خارجی را دشوار می‌ساخت.

مبارک در پی احیای رهبری عربی به سبک عبدالناصر نبود. به تعبیر **ریموند هینه‌بوش**، برخلاف مصر دوران عبدالناصر، که با ایفای نقش قهرمانی در انقلاب عربی و استقلال از غرب، ادعای رهبری می‌کرد، مصر دوران مبارک خود را به‌عنوان متعادل‌کننده و تثبیت‌کننده جهان عرب معرفی می‌نمود (هینه‌بوش، ۱۳۹۰: ۲۰۵). وی «بر همسویی منافع عربی و نه انطباق آنها تأکید می‌کرد.» (ربیع، د.ت: ۱۲۱). با این وصف، بهبود رابطه مصر با کشورهای عربی به‌کندی پیش می‌رفت. همکاری با عراق در جنگ هشت‌ساله، تلاش برای مطرح کردن مصر به‌مثابه حامی کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، حمایت از سوریه در درگیری‌هایش با ترکیه و ورود به شورای همکاری عرب، جملگی تلاش‌هایی برای بهبود روابط عربی مصر و اعاده نقش منطقه‌ای آن بود؛ اما هیچ‌یک از این رویکردها همچون بحران اشغال کویت برای مصر کارساز نبود.

تنش سیاسی ریشه‌دار در هویت دولت مبارک در این بحران کاملاً مشهود بود. تأکید مبارک بر منافع مشترک عربی طبعاً با حمایت وی از حمله غرب به عراق ناسازگار بود. این بحران آشکارا نشان داد که هویت میهن‌پرستانه، تعیین‌کننده اصلی مسیر سیاست خارجی مصر مبارک است و تلاش برای نشان دادن چهره‌ای پان‌عرب، در شرایط بحرانی در برابر رویکرد میهن‌پرستانه رنگ می‌بازد. مبارک



به‌درستی تشخیص داد منافع مصر در همراهی با حمله ائتلاف بین‌المللی به عراق و اخراج آن از کویت است. از این طریق هم می‌توانست امیدوار باشد بدهی‌های مصر به غرب بخشوده شود و هم منابع قابل توجهی از کویت و عربستان به مصر سررازی شود؛ منابعی که در نتیجه تیرگی و سردی یک‌دهه‌ای روابط به حداقل رسیده بود.

در دهه ۱۹۹۰، حسنی مبارک ضمن تحکیم پدرسالاری اقتدارگرایانه رژیم خویش در داخل، توانست از طریق ترمیم روابط عربی مصر، نقش منطقه‌ای آن را احیا کند. در دهه ۱۹۹۰ مقر اتحادیه عرب به قاهره بازگشته بود، روابط مصر با کشورهای عربی ارتقا یافته بود و این کشور در کنار عربستان و سوریه، مثلث دیپلماسی عربی را رهبری می‌کرد. وجه دیگر هویت دولت مبارک در روابط آن با اسرائیل تجلی می‌یافت. مبارک ضمن قائل شدن به نقش پیش‌تاز مصر، در تلاش بود نقش میانجی صلح عربی - اسرائیلی را بازی کند. شرکت فعالانه در کنفرانس‌های صلح مختلفی که در دو دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ تشکیل شده بود، جزئی از این نگرش بود. به عبارتی، «مصر مبارک خود را متعهد به در پیش گرفتن نقشی فعالانه و مستمر برای تکمیل فرایند صلح با همه کشورهای عربی می‌دانست» (حرب، ۱۹۹۹: ۷).

روشن است که تنها در فضای دودستگی شدید عربی، مصر توانست میزانی از اعتبار و جایگاه منطقه‌ای خود را احیا کند. در واپسین دهه حکومت مبارک، به‌ویژه با عزل عمرو موسی از وزارت خارجه، سیاست خارجی ادغامی وی با چالش‌هایی جدی روبه‌رو شد که اعتبار شعارهای پان‌عربیستی مبارک و نیز توانمندی وی در رفع تناقض‌های دو سیاست خارجی عبدالناصر و سادات را زیر سؤال برد. جنگ‌های اسرائیل علیه لبنان و غزه و مشارکت در محاصره این باریکه، اعتبار مبارک را به‌کلی مخدوش کرد. تظاهرات ضددولتی در مخالفت با سیاست خارجی مصر، باری دیگر حاکی از تعمیق شکاف حاکم و حکومت‌شونده بود.

شکاف میان هویت دولتی و هویت‌های فراگیرتر عربی و اسلامی از دهه ۱۹۹۰ وارد مرحله بحران شد. نماد این بحران هویت، در رویارویی‌های دولت با جریان‌های اسلام‌گرایی بروز کرد که هویت مصر را ابتدا و در اصل اسلامی می‌دانستند. مسئله مهم دیگری که در کنار بحران هویت قابل ذکر است، این است که مبارک هیچ‌گاه نتوانست جایگاه منطقه‌ای مصر را به سطحی برساند که همچون

دوره عبدالناصر توانایی ابتکاری در منطقه داشته باشد. در واقع مبارک با نادیده گرفتن توانمندی منطقه‌ای مصر، نقش آن را به سطحی پایین‌تر از پتانسیل آن تنزل داد. با سقوط مبارک، دو آنتی‌تزی هویتی دولت وی به صحنه آمدند. نخست اسلام‌گرایان و دوم ناصریست‌ها و ملی‌گرایان. به عبارتی مصر همچنان در تعیین هویت نخست خویش در تردید ماند.

۴. مرسی و هویت اخوانی

اگرچه یک سال حکومت مرسی برای ارزیابی عملکرد سیاست خارجی وی کوتاه است اما جهت‌گیری‌های این سیاست و مبنای هویتی آن تا حد زیادی آشکار است. در قیاس با نگرش هویتی دولت مبارک که مبتنی بر ادغام شعارهای پان‌عربیستی با منطق دولت سادات بود، حکومت مرسی اسلام‌گرایی را جایگزین جنبه پان‌عربیستی کرد و آن را با منطق دولت میهن‌پرست ادغام کرد. به عبارتی، از یک سو دولت مرسی دولتی اسلام‌گرا بود و از سوی دیگر بنا بر منطق دولت مدرن رفتار می‌کرد. این هویت دوگانه همچنان‌که برای مبارک چالشی طولانی مدت به بار آورد، برای حکومت کوتاه‌مدت مرسی نیز چالش‌آفرین بود. نکته دیگر آنکه دولت اخوانی مرسی با این واقعیت روبه‌رو شد که بازسازی ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مصر ضمن سازگاری با نخبگان سیاسی نوین، نباید به منافع دولت و امنیت ملی آن زیان برساند (عبدالهادی، ۲۰۱۳: ۳۳۳). این نکته تحول گسترده در کوتاه‌مدت را برای دولت اخوانی مرسی دشوار ساخت.

همچنان‌که پیش‌تر بیان شد، به دلیل وجود و استمرار دولت تمرکزگرا در مصر، ارتباط هویت و سیاست خارجی را باید در هویت دولت دنبال کرد. در دوره مبارک به تدریج بروز هویت‌های متفاوت از هویت دولت در نتیجه گشایش حداقلی فضای سیاسی آغاز شد. سرنگونی مبارک از سوی ملت و روی کار آمدن مرسی از طریق انتخابات آزاد، گویای صعود نقش سیاسی مردم و در نتیجه لزوم توجه به هویت ملی در کنار هویت دولت است. این نکته به آن معناست که اگرچه اکثریت ممکن است بنا بر اولویت هویتی خویش رئیس‌جمهوری را انتخاب کنند، اما روی کار آمدن چنین رئیس‌جمهوری به معنای لزوم غلبه اولویت هویتی وی بر ساختار دولت



نیست. اگرچه در نگاه حزب آزادی و عدالت به سیاست خارجی و لزوم گذار آن از فردگرایی، (شبلی، ۲۰۱۳: ۲۸) درک و عمل مبتنی بر این تحول به نظر می‌رسد اما در سطح کلان، حکومت مرسی با صدور احکام حاکمیتی نوامبر ۲۰۱۲، که آغازگاه واقعی سقوط وی بود، ضعف در شناخت و همراهی با تغییر در رابطه هویت دولت و ملت را نشان داد.

اخوان‌المسلمین در گذار از وضعیتِ اپوزیسیون به دولت، منطقِ دولت را به ارث بردند. به عبارتی، برخلاف دوره پیش از قدرت‌گیری، اخوان‌المسلمین با رسیدن به قدرت، از بسیاری از شعارهای حداکثریِ خویش دست کشیده و پایبندی به تعهداتِ بین‌المللی مصر، از جمله صلح با اسرائیل، را پذیرفتند. به این ترتیب، حکومت اخوانی مرسی که از جنبشی اسلام‌گرا برآمده بود، در یکی از حیاتی‌ترین مسائل سیاست خارجی مصر دچار تناقض شد. تضاد اخوان‌المسلمین با اسرائیل مسئله‌ای بنیادین بود، اما هنگامی که مرسی به قدرت رسید عملاً در این راستا تحولی صورت نگرفت. نیاز مصر انقلابی به تداوم روابط بین‌المللی بی‌چالش را برای تثبیت وضعیت اقتصادی نباید در رویکرد مرسی به اسرائیل نادیده گرفت. در این معنا، مرسی به ابقای «وضعیت صلح» میان مصر و اسرائیل، ضمن عدم درهم‌آمیختگی «صلح» و «عادی‌سازی» (شبلی، ۲۰۱۳: ۴۳) دست زد.

تداوم آشکار جنبه‌هایی از سیاست خارجی مبارک به‌رغم تحولِ هویتی در سطح دولت را باید در چارچوب نیازمندی مصر به منابع و روابط ویژه با برخی از کشورهای منطقه و نیز سطح بین‌المللی دید. «واقعیت نشان می‌دهد که فشارهای اقتصادی و صعود نقش دیگر قدرت‌ها، در عقب‌گرد توانمندی مصر در اثرگذاری خارجی بازتاب می‌یابد» (سالم، ۲۰۱۳: ۵۰). مرسی نه تنها چالش‌های سیاسی و امنیتی دوره گذار مصر را به ارث برد، بلکه همچنین چالش‌های اقتصاد درحال لیبرالیزاسیون مصر را باید چاره‌جویی می‌کرد. به همین دلیل نیاز به منابع خارجی مسئله‌ای نبود که حکومت مرسی به‌سادگی بتواند با اتخاذ سیاست‌های چالشی در قبال اسرائیل و یا کشورهای عربی آن را رفع کند. مصر مرسی از این منظر به‌رغم تحول آشکار هویتی، بر تداوم روابط ویژه با عربستان و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس تأکید داشت.

در دوره مرسی همچون دوره مبارک، چندگانگی هویتی و تنوع سیاسی ناشی از آن در برابر بحران‌ها مشکل‌ساز شد. نمونه این چالش‌ها را می‌توان در حمله اسرائیل به غزه دید. این عملیات هشت‌روزه، در نوامبر ۲۰۱۲ چالشی اساسی پیش روی سیاست خارجی نوپای مرسی قرار داد. وی از یک سو بنابر الزاماتی که پیش‌تر مطرح ساختیم، تمایلی به رویارویی نظامی نداشت و از سوی دیگر سکوت و تعامل با تحول‌رخ‌داده را دشوار یافت، زیرا بی‌حرکتی به‌هیچ‌وجه با مؤلفه اخوانی - اسلامی هویت دولت سازگار نبود. راهکار مرسی برای خروج از بحران، در پیش گرفتن نقشی فعال برای متوقف کردن عملیات یادشده در عین بالا بردن تنش رسانه‌ای و سیاسی با اسرائیل بود.

نمونه‌های دیگر تحول هویت‌محور سیاست خارجی مصر مرسی را می‌توان در سیاست منطقه‌ای وی دید. محمد انیس سالم، از پژوهشگران حوزه سیاست خارجی مصر، با بررسی مقاله‌های نوشته‌شده در روزنامه‌ها و مجله‌های مصری در مورد سیاست خارجی نوین این کشور، این نکته را مطرح می‌کند که تمامی این مقاله‌ها در مورد «محکوم کردن عقب‌گرد وزن منطقه‌ای مصر در دوره مبارک، به‌ویژه در واپسین سال‌های آن و مطالبه احیای نقش خارجی کشور در ابعاد عربی و افریقایی» اتفاق نظر داشتند (سالم، ۲۰۱۳: ۴۸). مرسی تحت تأثیر واقعیت یادشده، تحکیم روابط عربی و «تلاش برای پیشبرد نقش رهبری منطقه‌ای برای مصر» (Grimm and Roll, 2012: 1)، البته در چارچوبی اخوانی را هدف خود قرار داد. مصر مرسی همچنین ضمن حرکت در راستای بازگرداندن روابط خود با جمهوری اسلامی ایران، فاصله خویش را از ایران حفظ کرد تا بر روابط مصر با عربستان تأثیری منفی نگذارد. از دیگر تحولات سیاست خارجی بر مبنای هویت اخوانی، قطع روابط با سوریه و اعلام تمایل به ارسال ارتش مصر برای کمک به سرنگونی بشار اسد بود (العدوی، ۲۰۱۳).

در سطح بین‌المللی، مصر مرسی پیگیر سیاست خارجی متفاوتی نسبت به دوره مبارک بود. وی «سیاست خارجی قاهره را به روی متحدان [نوین] بالقوه گشود.» (Grimm and Roll, 2012: 1). در این زمینه مرسی سیاست نگاه به شرق را در پیش گرفت. سفر وی به چین با هدف تنوع‌بخشی به منابع فناوری و سرمایه‌گذاری



خارجی صورت می‌گرفت. وی رگه‌های نوین سیاستی را به نمایش می‌گذاشت که می‌توانست در آینده به تضاد با غرب و اسرائیل نیز ختم شود. اما مرسی پیش از آنکه بتواند ابعاد سیاست خارجیِ هویت‌ترسیمیِ اخوان برای دولت را در عمل پیاده کند، سرنگون شد. سرنگونی وی بی‌تأثیر از تحول هویتی دولت اخوانی نسبت به گذشته نبود. این تحول سبب طرح اتهام «اخوانی‌سازی» دولت می‌شد. اما حتی اگر این اتهام را بپذیریم، «تلاش برای سلطه بر دولت از سوی اکثریت در این زمینه، ابزاری برای دفاع از وجود و هویت جمعی آن بود» (الخلیل و مجید، ۲۰۱۲: ۱۳۸). رویکرد وی طبعاً احیای نقش و جایگاهی در خور مصر را دنبال می‌کرد. برخلاف دوره مبارک که میهن‌پرستی دولت‌محور اصل پیش‌برنده سیاست خارجی بود و شعارهای پان‌عربیستی، پوسته این سیاست خارجی را تشکیل می‌داد، در مصر مرسی، اصل با هویت اسلامی دولت بود و منطق و الزامات دولت، در کنار هویت اسلامی و نه فراتر از آن عمل می‌کرد.

مهم‌ترین بُعد سیاست خارجیِ هویت‌محورِ حکومت اخوانی مرسی را باید تحرک آن در هماهنگی با حکومت‌های اخوانی منطقه دانست. این حکومت‌ها و جریان‌های زیرمیلی اخوان‌المسلمین در سایر کشورهای عربی، به تدریج شاکله یک محور منطقه‌ای نوین را پی‌ریزی می‌کردند. مصر بنا بر محوریت اخوانی خود و میزبانی مکتب ارشاد، طبعاً نقشی محوری در چنین صف‌بندی نوینی ایفا می‌کرد. نکته دیگر آنکه این محور در برابر صف‌بندی‌های پیشینی که نظم منطقه‌ای را بر مبنای تعامل رقابتی دو محور مقاومت و اعتدال شکل می‌دادند، قرار می‌گرفت (احمدیان، ۱۳۹۱). این محور در حال ظهور، شکل نوینی از نظم منطقه‌ای را برمی‌ساخت.

طبعاً مصر مرسی در کنار تحرک در این راستا، الزامات دولت مدرن را نیز مدنظر داشت و در تلاش بود از ایجاد حساسیتی که می‌توانست دشواری‌های داخلی مصر را برای حکمرانی اخوانی افزون کند بپرهیزد. تخصیص نخستین دیدار به عربستان سعودی در این چارچوب قابل تبیین است. این رویکرد البته به طرح انتقاداتی جدی از مرسی انجامید. از جمله، **نبیل فهمی**، وزیر امور خارجه اسبق مصر، در مقاله‌ای نوشت مرسی بیش از آنکه به‌عنوان رئیس‌جمهور مصری‌ها رفتار

کند، سیاست‌ها، اولویت‌ها و گفتمان حرکت اخوان‌المسلمین را مطرح می‌کند (فهیمی، ۲۰۱۳).

مصر مرسی از یک سو برای جلب منابع کشورهای عربی تلاش می‌کرد و از سوی دیگر برای گرفتن وام از صندوق بین‌المللی پول، سیاست‌های اقتصادی مبارک را ادامه می‌داد. از دید **عصام عبدالشافی**، نویسنده مصری، سفر مرسی به چین و تلاش برای دریافت وام از صندوق بین‌المللی پول «ابتکارهایی بودند که با توجه ویژه و موضوعیت طراحی شدند؛ به نحوی که اهداف مشخص و پیام‌های مشخصی برای تمامی طرف‌های مرتبط با سیاست خارجی مصر ارسال می‌کردند.» (عبدالشافی، ۲۰۱۴). طبعاً در چنین شرایطی که نیاز اقتصادی در جهت بازگرداندن ثبات به مصر جایگزین اولویت‌های صرفاً هویتی سیاست خارجی می‌شود، نمی‌توان انتظار تحولات گسترده‌ای را در سیاست خارجی داشت.

در نهایت، همین رویکردهای متناقض‌نمای حکومت مرسی مشکلات حکومت‌داری وی را دوچندان کرد. جریان‌های سیاسی عمده مصر از جمله دو طیف نیروهای سلفی و سکولار که دو بُعد هویتی مصر را نمایندگی می‌کنند و در نتیجه تزلزل دولت تمرکزگرا، آزادی عمل بیشتری احساس می‌کردند، به تدریج در برابر هویتی قرار گرفتند که مرسی بنا بر نگرش اخوانی به دولت و سیاست خارجی، نمایندگی می‌کرد. به عبارتی، حکومت اخوانی مرسی در حالی به سوی بازیگری هویت‌محور منطقه‌ای حرکت کرد که در «ادغام فرهنگی» به معنی «دگرگون‌سازی وفاداری و وابستگی مردم... به سوی نظام سیاسی مرکزی» (Randall and Theobald, 1998: 29) عملکردی ضعیف داشت.

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی مصر همچون تمامی کشورهای جهان، بر مبنای منافع آن تنظیم و اجرایی می‌شود. هویت است که جهت منافع را مشخص می‌کند، زیرا یک دولت همچون انسان‌ها تا هنگامی که نداند واجد چه هویتی است، نمی‌داند چه می‌خواهد. به این ترتیب، سیاست خارجی مصر نیز بر مبنای منافع تنظیم و اجرا می‌شود که خود ناشی از هویت مصر است. به دلیل مؤلفه دولت تمرکزگرای مصر تاریخی،

هویت ملی را نمی‌توان از هویت دولت جدا کرد و ارجحیت‌های دولت است که به‌مثابه هویت ملی در بررسی رابطه هویت و سیاست خارجی در این کشور مورد توجه است. به این ترتیب، صعود هویت‌های مختلف دولتی به صحنه سیاسی، با توجه به این گزاره که شناخت کیستی خود به شناخت نیازهای خود می‌انجامد، در تعیین منافع دولت اثرگذار بوده است و هر تحول هویتی در سطح دولت، به تغییر در سیاست خارجی می‌انجامد.

با صعود جمال عبدالناصر و محوریت بخشیدن به هویت پان‌عرب از سوی دولت وی، منافع مصر نیز بر مبنای این هویت تعریف شده و سیاست خارجی بر مبنای این منافع شکل و جهت گرفت. از جمله اهداف این سیاست خارجی، رهبری جهان عرب، مبارزه با استعمار و نفوذ خارجی، وحدت عربی و مسائلی از این قبیل بود که از طریق ابزارهایی همچون عدم تعهد، همسو کردن سیاست‌های کشورهای عربی و غیره دنبال می‌شد. صعود سادات، به محوریت یافتن میهن‌پرستی در هویت دولت انجامید. این هویت نیز منافع مصر را بازتعریف کرده و سیاست خارجی را متناسب با این منافع از نو ترسیم کرد. بنابر این هویت، منافع مصر در جدا کردن سیاست‌های آن از کشورهای عربی و پیگیری منافع جداگانه مصر قرار داشت. سیاست‌های متناسب با این منافع، پیگیری صلح جداگانه با رژیم صیونیستی، صف‌بندی با آمریکا به‌عنوان ابرقدرت برتر، عدم ورود به مسائل هزینه‌آفرین کشورهای عربی و تلاش برای جذب سرمایه‌ها و منابع خارجی برای مصر بود.

صعود مبارک، هویت دولت را از وضوح پیشین خارج کرد. وی هویت مصر را چندبُعدی می‌دانست و جنبه‌هایی از هویت میهن‌پرستانه و هویت پان‌عرب را ادغام کرده و بر مبنای آن منافع مصر و به تبع آن، سیاست خارجی این کشور را تعیین و دنبال می‌کرد. به دلیل تناقضی که در ادغام مؤلفه‌های مختلف هویت مصری در تعیین منافع و سیاست خارجی مبارک نمایان بود، وی به‌رغم شعارهای پان‌عربیستی، در عمل منافع مصر را بر همراهی با کشورهای عربی و مخالفت با مداخله خارجی در منطقه عربی ترجیح می‌داد. نمونه این سیاست در همراهی با حمله ۱۹۹۱ به عراق و نیز مشارکت در محاصره غزه آشکار بود. محمد مرسی نیز هویت دولت مصر را به نحوی متفاوت تعریف می‌کرد و بر این مبنای منافع آن را در اتخاذ سیاست‌هایی

متفاوت از آنچه مبارک اتخاذ می‌کرد می‌دید. از جمله، عدم حرکت در چارچوب نظم دیرین منطقه‌ای و تلاش برای ارتقا بخشیدن به جایگاه منطقه‌ای مصر را در چارچوب منافع منطقه‌ای آن می‌دانست. به علاوه، در سطح بین‌المللی، تنوع‌بخشی و گشودن درهای مصر به روی بازیگرانی که بالقوه می‌توانستند متحد مصر باشند از دیگر تحولات عمده سیاست خارجی بر مبنای هویت اسلامی دولت مرسى بود.

در مجموع آشکار است که تحولات هویتی، از طریق بازتعریف منافع مصر، مبنای جهت‌دگرگونی سیاست خارجی را تعیین می‌کرد و در نتیجه، هرگونه تحول هویتی در سطح نخبگان حاکم، به تغییر در سیاست خارجی مصر انجامیده است. به عبارتی، از آنجا که هویت، قوام‌بخش منافع و منافع به‌نوبه خود سیاست خارجی را شکل می‌دهند، هرگونه تغییر اساسی در سیاست خارجی مصر را باید در تحول هویتی و تحول در اولویت‌ها و وفاداری‌های هویتی دولت ریشه‌یابی کرد.



یادداشت‌ها

۱. از جمله دلایل اصلی گرایش کشورهای چپ‌گرا و سوریه به پان‌عربیسم، پیر کردن شکاف‌های ژرف نژادی و مذهبی از طریق تحکیم هویت عربی بود. اما در مصر چنین مسئله‌ای به دلیل فقدان شکاف‌های گسترده و استحکام همگنی اجتماعی، محلی از اعراب نداشت.
۲. برون‌داد جنگ از بُعد دیگری قابل توجه است. در حالی که مصر خود را آماده نبرد می‌دید و اسرائیل را عملاً غافلگیر کرده بود، نیروهای اسرائیلی توانستند به غرب کانال سوئز نفوذ کنند و سرزمین‌های ویران جبهه‌های نبرد را مورد تهدید قرار دهند.
۳. وضعیت عادی از دید وی از طریق برقراری و تداوم قانون وضعیت فوق‌العاده قابل دستیابی بود. به همین دلیل محاکمه‌های نظامی و دیگر ابزارهای وضعیت فوق‌العاده در مدت سه دهه حکمرانی مبارک ادامه یافت و در واقع مهم‌ترین ابزار وی در کنترل جامعه مصر بود.
۴. سادات پس از آزمودن راهکارهای مختلف، امید خود را برای ماندن در قدرت از دست داده بود. حتی کاخی از سوی محمدرضا پهلوی برای اقامت سادات در ایران، تدارک دیده شده بود.
۵. عمان و مغرب تنها کشورهای عرب بودند که روابط خود را با مصر ابقا کردند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع

الف - فارسی

احمدیان، حسن. ۱۳۹۱. «ظهور محور اخوانی در خاورمیانه و دگرگونی نظم منطقه‌ای»، *بیست و یکمین همایش بین‌المللی خلیج فارس (جهان در حال گذار: ژئوپلیتیک جهان اسلام و خلیج فارس)*، بندرعباس: هتل هرمز، ۱۷-۱۵ اسفند. حافظیان، محمدحسین. ۱۳۸۹. «جهانی‌شدن و مناسبات دولت-جامعه در مصر»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، شماره ۷، صص ۲۵-۵۲.

ویتس، تامارا کافمن. ۱۳۹۰. *گام‌های لرزان آزادی: نقش آمریکا در بنای دموکراسی در جهان عرب*، ترجمه سید داوود آقایی و حسن احمدیان، تهران: سرای عدالت.

هینه‌بوش، ریموند. ۱۳۹۰. «سیاست خارجی مصر»، در: *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ویراسته ریموند هینه‌بوش و انوشیروان احتشامی، ترجمه رحمن قهرمان‌پور و مرتضی مساح، تهران: دانشگاه امام صادق.

ب - عربی

أحمد، أحمد یوسف. صیف ۲۰۰۷. «تأکل الدور المصری فی النظام العربی»، *مجلة الدراسات الفلسطينية*، العدد ۷۱، صص ۶۹-۵۹.

أبو الطالب، حسن. ۱۹۸۹. «مستقبل العلاقات المصریة - العربیة: السیاسة الخارجیة المصریة فی البیئة العربیة، ۱۹۷۰-۱۹۸۷» *مجلة المستقبل العربی*، العدد ۱۲۲، صص ۷۰-۴۹.

الخلیل، رعد عبدالجلیل مصطفی و مجید، حسام الدین علی. شتاء ۲۰۱۲. «نموذج الدولة الأمة التقليدی فی مواجهة أزمته الإندماج والهویة»، *المجلة العربیة للعلوم السیاسیة*، العدد ۳۳، صص ۱۴۳-۱۲۱.

السید، عاطف. ۲۰۰۲. *عبدالناصر و أزمة الدیمرقراطیة: سطوة النزعة و جنون السلاطة*، الإسكندریة: فلمنج للطباعة.

العدوی، عادل. أكتوبر ۲۰۱۳. *سیاسة مصر الخارجیة المتغیرة*، معهد واشنطن.

إدریس، محمد السلیم. يوليو ۲۰۰۲. «ثورة يوليو والدور الخارجی المصری»، *مجلة السیاسة الدولیة*، العدد ۱۴۹، متوفر علی منتدی کلیة الحقوق لجامعة المنصورة.

حرب، أسامة الغزالی. أكتوبر ۱۹۹۹. «ولایة مبارک الرابعة و سیاسة مصر الخارجیة»، *السیاسة*

- الدولية، العدد ١٣٨، صص ٦-٧.
- «خطاب الرئيس جمال عبدالناصر في ٢٣ نوفمبر ١٩٦٧»، متوفر على موقع يوتيوب، تحميل: ١٢ ديسمبر ٢٠١٣.
- ربيع، عمرو هاشم. د.ت. *القضايا الخارجية في عهد مبارك*، القاهرة: كتاب الأهالي. زهران، جمال على. يوليو ٢٠٠٢. «عملية صنع القرار في السياسة الخارجية المصرية في نصف قرن: السمات والتحديات»، *مجلة السياسة الدولية*، العدد ١٤٩، متوفر على منتدى كلية الحقوق لجامعة المنصورة.
- سالم، محمد أنيس. مايو ٢٠١٣. «ملاحظات على هامش النقاش حول سياسة مصر الخارجية»، *مجلة المستقبل العربي*، العدد ٤١١، صص ٤٦-٥٣.
- شبل، السيد أمين. يوليو ٢٠٠٢. «نظرة على السياسة الخارجية المصرية في خمسين عاماً - ٢٠٠٢ ١٩٥٢»، *مجلة السياسة الدولية*، العدد ١٤٩. متوفر على منتدى كلية الحقوق لجامعة المنصورة.
- شبل، السيد أمين. مايو ٢٠١٣. «النقاش حول السياسة الخارجية المصرية»، *مجلة المستقبل العربي*، العدد ٤١١، صص ٢٥-٤٥.
- عبد الشافي، عصام. ١٥ مايو ٢٠١٤. «تقييم أولى: السياسة الخارجية للرئيس محمد مرسى» *مجلة السياسة الدولية*، تحميل.
- عبد المنعم، أحمد فارس. ١٩٩٧. *السلطة السياسية في مصر وقضية الديمقراطية (١٨٠٥-١٩١٧)*، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- عبد الهادي، أماني خالد. ٢٠١٣. «عوامل تكوين الرأي العام وتأثيره في السياسة الخارجية المصرية بعد عملية التغيير»، *مجلة السياسة والدولية*، العدد ٢٣، صص ٣٣٧-٣١٩.
- فخرى، أنجي وحيد. مايو ٢٠١٣. *السياسة الخارجية في الخطاب السياسي لرئيس الجمهورية محمد مرسى*، مؤسسة الحوار المتمدن.
- فهمي، نبيل. ٢٠١٣. «مرسى أعاد مصر إلى عدم الإنحياز ولكنه ارتكب ٥ أخطاء»، *المصري اليوم*، ١٠ أكتوبر.
- كاظم، أحمد عدنان. (٢٠١١) «تغيير مؤسسة الحكم في مصر»، *مجلة مركز المستنصرية للدراسات العربية والدولية*، العدد ٣٣، صص ١٠٢-٨١.
- كر، مال كولم. ١٩٩٧. *عبدالناصر والحرب العربية الباردة: ١٩٥٨-١٩٧٠*، ترجمة عبدالرؤف أحمد عمرو، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- لجنة إخترنالك. د.ت. *خطب و تصريحات الرئيس جمال عبدالناصر ١٩٥٢-١٩٥٩: الجزء السابع*، القاهرة: مطابع شركة الإعلانات الشرقية، ص ١٣٣٥.
- محمود، فارس تركي. ٢٠٠٧. «السياسة الخارجية المصرية ١٩٩٠-١٩٨١» *مجلة دراسات إقليمية*، العدد ٦، صص ٢٧٩-٢٢٥.

ج - انكليسي

Ajami, Fouad. 2011. *The New Arab Revolt: What Happened, What it Means and What comes next?*, NY: The Council on Foreign Relations.



- Al-Rodhan, Nayef R. F., Herd Graeme P. and Watanabe, Lisa. 2011. **Critical Turning Points in the Middle East: 1915 – 2015**, NY: Palgrave MacMillan.
- Anderson Jr., Richard D., Hermann, Margaret G. and Hermann, Charles. September 1992. "Explaining Self-Defeating Foreign Policy Decisions: Interpreting Soviet Arms for Egypt in 1973 through Process or Domestic Bargaining Models?", **The American Political Science Review**, 86 (3).
- Ghali, Boutros Boutros. Spring 1982. "The Foreign Policy of Egypt in the Post-Sadat Era", **Foreign Affairs**, 60 (4).
- Grimm, Jannis and Roll, Stephan. November 2012. "Egyptian Foreign Policy under Mohamed Morsi: Domestic Considerations and Economic Constraints", **SWP Comments 35**.
- Ibrahim A. Karwan. 2002. "Identity and Foreign Policy: The Case of Egypt", In: **Identity and Foreign Policy in the Middle East**, Shibley Telhami and Michel Barnet (Eds) Ithaca & London: Cornell University Press.
- Heikal, Mohamed Hassanein. July 1978. "Egyptian Foreign Policy", **Foreign Affairs**, 56 (4).
- Homeira Moshirzadeh. Summer 2013. "Identity and Security in the Middle East", **Iranian Review of Foreign Affairs**, 4 (2).
- Randall, Vicky and Theobald, Robin. 1998. **Political Change and Underdevelopment: A Critical Introduction to Third World Politics**, Durham: Duke University Press.
- Pappe, Ilan. 2010. **The Modern Middle East**, London & NY: Routledge, Second edition.
- Wendt, Alexander. June 1994. "Collective Identity Formation and the International State", **The American Political Science Review**, 88 (2).



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی